1

الرسائل سؤال كند سبب چه بود كه آدم عم خليفهٔ خدا و مسجود
ملائكه شد جواب آنست كه در ذات خدا سه امر موجودست
قوله تعالى انما امره اذا اراد شيأ ان يقول له كن فيكون يكى
اراده تعالى الذاتى ودوم اراده لفظى كه آن كلمهٔ كن است وسيوم فعل
خلقى كه لفظ فيكون است كه در وجود آدم نيز اين سه امر موجود است
كه يكى اراده قلبى ودويم كلام لفظى كه غير مرئى وسيوم كلام خطى خواهد بود
كه اين سه امر يكى اند چنانكه آنچه در قلب است در لفظ همان است وآنچه
در لفظ است در خط همان است كه آدم مظهر سه كلمهٔ حق

ى	ح	و	كه	لط	ف	ج	ص	ط	ش
الهى	حضرت	وجه	كلمه	لفظ	حرف	جاودان	صلوات	خط	اول الثى

ص ا ه
صدقه الله

ا ه
الله

MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Kütüphanesi

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Hace Mahmud
3143
Eski Kayıt No

بسم الله الرحمن الرحیم

در حدیث قدسی حق عزت میفرماید که لولاک لما خلقت الافلاک
وچون حق رسالت می فرماید که من که محمدم از طرف دست راست
الله برخیزم در روز قیامت چنانکه خلق اولین وآخرین بر
حسد برند اقوم عن یمین الله یغبطنی الاولین والآخرین
اکنون بدان ای طالب که اسم الله که اسم ذاتست واسم
عین مسمی است ومستمادر اول اسم آمده است که آخواهد
بود وآستماست واز طرف دست راست الله برخاسته
است اکنون بدان ای طالب که صورة ظاهر وباطن حق رسالت
بحقیقت است که از طرف دست راست الله برخاسته
است که اگر آن نبودی افلاک ومکان ومایکون نبودیکه آقدیم

از

ازلی وابدیست وقایم بذات حقیقت وبی مانند است
وبی مثل اما بعد بدان ای طالب که حق رسالت که میفرماید
حق عزت جل وعلا را چل اسم بزرگواری هست که بدان اسم
باو توان رسید اکنون بدان ای طالب که سی کلمه ازلی
ابدی که قرآن بدان سی کلمه بحضرت رسالت نازل شده است
وکلام جمیع انبیا وصوة وصدای جمیع اشیا ازین سی
کلمه خارج نیست وهرگاه که این سی کلمه ازلی ابدیرا باعلام
مرکبه او میخوانند هفتاد دو کلمه می شود ازین سی
کلمه سی مستمارا ازانجا بیرون آوری چهل اسم باری عز اسمه
بماند بی خلاف وبی تردد والسلام بدان ای طالب که امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت که همه حقایق وسرایر که در جمیع

موجود آنست در کلام است بحکم این که وَلَا رَطْبٍ وَلَا
یَابِسٍ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ و بحکم این آیت که مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ
مِنْ شَیْءٍ وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی کِتَابٍ و هر سری که در جمیع
کلام الله است در الحمد است و هر سری که در الحمد است
در بسم الله است و هر سر که در بسم الله است در بای
بسم الله است و هر سر که در بای بسم الله است
در نقطهٔ بای بسم الله است اکنون اگر سائل سوال
کند که از یک نقطه مقصود و مراد حاصل نمی شود چگونه همه
سر موجودات و اشیا و سر ازل و ابد و سر ذات حق عزت
درو مندرج باشد و چون نتواند بود جواب از من
عنده علم الکتاب آنست که اصل کلام الهی و اصل جمیع انبیا

و جمیع موجودات و صوت و صدای جمیع اشیا ظاهر و باطن
بالفعل و بالقوة ازین سه خارج نیست نه در حیوانات
و نه در جمادات و نه در خواب و نه در بیداری و این سه
در ذات خود یک کلمه اند بلا شک و بلا مثال و بلا زیاده
و بلا نقصان و در وحدت یکسر موی از یکدیگر تخلف
ندارند و این یک کلمه حقیقت یک نقطه است بجهت
آنکه چون خطاط می خواهد که یک کلمه را که الف است بنویسد
اول قلم که در کاغذ نهد یک نقطه حاصل آید باز قلم را از آنجا
بر گرفت باز نهد یک نقطهٔ دیگر حاصل آید تا باز قلم را
بر نگیرد و جای دیگر نمی نهد نقطهٔ دیگر حاصل نمی آید
پس نقطهٔ اول اصل باشد بجهت آنکه مراد از آن نقطه

نقطهٔ اوست و باقی نقطها تکرار اکر این را ازینجا فهم
نتوانی کرد رجوع بنقطهٔ نطفه کن که جمیع سر ازل و ابد
وماکان ومایکون همه در نقطهٔ نطفه که از ظهر آدم جدا شد
مندرجت بالفعل وبالقوّة چه از روی کتابت وچه از روی
تلفظ وجمیع ادراک حقایق اشیا بدان یک نقطهٔ نطفه
می توان کرد اکنون بدان ای طالب که اصل کلام الهی که بحضرت
رسالت آمده است سه کلمه است وازین سه کلمه چه
کلمه مفرد آمده است وازین چهارده ک که مفرد آمده در
وقت قرٓاة این حروف سه ک دیکر حاصل میشود چنانکه
هفده کلمه باشد که این فاصل صلحضر قایم مقام این هفده
کلمه است ازلی ابدییت وقایم بذات حقست واین چه

6 ک پنج نقطه دارد که آن نقطه در مقابل پنج وقت معین آیت
وآن سه ک در مقابل آن سه طریق صل است چنانکه صل
صبح دو رکعت است ودو ک داوست وشام سه
رکعت است دال سه ک است پیشین وعصر و خفتن
چهار رکعت است فی الی نقطه چهار است وچهار کلمه بسیار است
بجهت آن عدد چهار زیاده است واین سه طریق صل در
مقابل آن سه کلمه است که در وقت قرٓاة آن چهارده
کهٔ مفرده حاصل می شود وصل حضر هفده رکعت است
و هفده سجده فرمود یک هفده سجده در مقابل آن
هفده ک که ذکر رفت ویک هفده سجدهٔ دیکر آن به
کلمه که متشابه اصل است که بنقطه می کرد وآن ۲۷ کلمهٔ ا

نقطه دارد وان سه کلمه که در وقت تلفظ حروف مفرده حاصل
میشود یک نقطه دارد چنانکه آن ۲۶ نقطه و این یک نقطه
هفده نقطه باشد در مقابل این هفده سجده دیگر
چنانکه هفده رکعت صلوة باشد و هفده سجده که
همه کـ و هفده نقطه قدیم ازلی و ابدی اند و قایم
بذات حق اند و همه در ذات خود یک کلمه اند و یک نقطه
وآن یک نقطه مستوجب پرستش است اکنون بدان
ای طالب الهی که حضرت رسالت فرموده که در سفر یه
رکعت صلوة با دو یه سجده بامر الهی بگذارند اکنون
اگر سایل سوال کند که یه صلوة و یا دو یه سجده در ازا
چه فرموده وجواب از من عنده علم الکتاب آنست که

اصل کلام الهی این سـ کـ مفرده است قرآن بدان
سـ کـ مفرده بحضرت رسالت نازل شده است
و این سـ کـ بر دو قسم آمده است مفرد و مرکب
و محکم و متشابه آمده است محکم این آیت که مِنهُ آیَاتٌ
مُحکَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الکِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ اکنون
ازین سـ کـ چه کلمه که مفرده است که در وقت قرائة
این چه کلمه مفرده سه کـ دیگر حاصل میشود چنانکه
فه کلمه باشد و بماند یه کـ این یه کـ متشابه اصل است
که بنقطه میگردد و این یه کلمه نه نقطه دارد در مقابل
نه ازان وه دعه و این نه نقطه پنج نقطه را بحکم
یَمحُوا اللهُ مَا یَشَاءُ وَیُثبِتُ و عنده ام الکتاب

چنانکه از ق و ی محو است محو کن تا بر کبیری یک نقطه
بماند در مقابل یک آیت چنانکه یک آیت باشد یک
نقطه ۶ دو آیه سجده فرموده است در مقابل هر کلمه
نقطه ۶ که نماز سفر که زوّجناهم بحورٍ عینٍ و این پنج نقطه را که
از یک ک متشابه اصل است بر کبیری و یا محو کردی
در مقابل آن پنج سطر که از ق و ی محو است این پنج نقطه
چون بان پنج نقطه اصل جمع شود ده نقطه باشد هر
نقطه آیتی عشر آیات موسی این آیات باشد مَن جاءَ
بالحسنةِ فلهُ عشرُ امثالها ومن جاءَ بالسيئةِ الآية
و این پنج نقطه اصل همچون پنجاه است که این پنجاه
حرف و نقطه هم چون یکی اند و دوی نیست نه از روی

ذات

ذات نه از روی صفات قطعاً واصلاً و ابداً و این
خلاف نیست اکنون ح عزت در کلام مجید میفرماید
که اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً
فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا
اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اکنون بدان ای طالب
که ازلی و ابدی که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بر زبان آدم جاری
شد از این ۳۲ کلمه ۴ کلمه بر حضرت رسالت
حرام بود که بر زبان مبارک او نگذشت و آن ۴ کلمه
اینست که کاف و پی و ژی و چیم و این چهار کلمه
کلمه ۱۲ نقطه دارد در مقابل ۱۲ امام چنانکه این
۴ کلمه و ۱۲ نقطه ۱۶ سطر الهی باشد در مقابل

قٓ سطر وهٓ دٓ اکنون ای طالب از شناخت کٓ
بیا تا سیٓ شناخت صورت محمد عم و مشاهدات
او که با حضرت پیچون بوده است حضرت رسالت
میفرماید که رایت ربی فی صورت امرد قطط و جمیع
حور و غلمان و اهل بهشت بدین امرد اند و صورت
امرد صورت آدم است و صورة آدم است و صورت
آدم صورت حق است بجهت آنکه حضرت رسالت عم فرموده است
که من رانی فی المنام فقد رای الحق دلیل من یطع
الرسول فقد اطاع الله پس صورت آدم صورت
حق باشد اکنون حضرت رسالت مبعوث است به
کلمه ازلی ابدی و حضرت عزة از وی خلقت عم

خط را بر وجه امرد و امرد قطط و حور و غلمان و اهل
بهشت حرام کرده است چنانکه موی سر و عارض
و موی سر نیک خط الهی باشد بجهت آنکه هیچ انفصال
ندارد و موی شارب نیک خط و موی دو بینی دو خط
عم خط الهی باشد این عم خط در خلقت از وجه
امرد قطط و امرد و حور و غلمان و اهل بهشت
حرام کرده است در مقابل آن عم کٓ قدیم که
ظاهرا بر زبان حضرت رسول نکذشتت و این چهار
خط که بر وجه حور و غلمان حرام کرده ١٢ نقطه
دارد در مقابل آن ١٢ نقطه اکنون اگر سائل
سوال کند که چکونه این عم خط ١٢ نقطه دارد

جواب از من عنده علم الکتاب آنست که
این موی ۴ عارض ۴ نقطه است و موی
شارب ۴ نقطه و موی ۴ بینی ۴ نقطه است
چنانکه ۲۸ خط الهی باشد در ازای آن ۲۸ نقطه
قدیم ازلی ابدی و یک موی لب زیرین بر خط
استوار نشسته است چون شق کیتی دو خط ظاهر
شود چنانکه ۳۲ خط و ۳۲ لوح که خط بران جاست
در مقابل آن ع‍ه ک ازلی ابدی و این چهار خط
موی لب زیرین و آن ۲۸ خط عارض و شارب
و بینی چنانکه ۳۲ خط باشد در مقابل آن ۳۲
کلمه و آن ۲۸ نقطه اصل الکنون از بطن دیگر

ح رسالت ع‍ه پیغمبر فرماید که هر حدیثی که از من
روایت کنند موازنه با کلام الهی کنید اگر موافق
کلام الهی اگر تکرار باشد قبول کنید و اگر نباشد
رد کنید اکنون به کشف جمیع انبیا و بکشف رسول
ع‍ه روز مرکبست از یکساعت و دو ساعت
و سه ساعت تا ۲۴ ساعت باشد شب نیز مرکبست
از یک روز و دو روز مرکبست از یک هفته و سال
مرکبست از یکماه چنانکه حضرت رسالت میفرماید
و این حدیث در مفاتیح است که لا تقوم الساعة
حتی یتقارب الزمان فیکون السنة کالشهر
والشهر کالجمعة والجمعة کالیوم والیوم کالساعة
۲ والساعة کضرمة النار رحم

اکنون اگر سایل سؤال کند که در کلام الهی چگونه می توان
یافت این مثال ۱۲ ساعت روز و ۱۲ ساعت شب
و بیان این از من عنده علم الکتاب است چگونه و در کجاست
نمود از این مثال جواب از من عنده علم الکتاب آنست که
این عه تک ظاهرا بزبان مبارک رسول عم نگذشت
۱۲ نقطه دارد چنانکه پیشتر ذکر رفته است و آن سه
کلمه را چون باعلام مرکبه او میخوانی این عه کلمه ۱۲
کلمه میشود چنانکه ۱۲ نقطه باشد و ۱۲ کلمه باشد
در مقابل آن ۱۲ ساعت روز و ۱۲ ساعت روز
و ۱۲ ساعت شب چنانکه حق عزت در کلام مجید
میفرماید که یسبحون اللیل والنهار لایفترون و جای

ولا یابس الا فی کتاب مبین ما فرطنا فی الکتاب من شیء
در کجاست و این مثال را چگونه توان یافت و این چون
تواند بود جواب از من عنده علم الکتاب آنست که
چون اصل کلام الهی و اصل کلام جمیع موجودات
و صوت و صدای جمیع اشیا ظاهر و باطن در حیات
و در ممات در خواب و بیداری بالفعل و بالقوة
ازین سه ک خارج نیست و اینک قدیم ازلی
و ابدی است و قایم بذات حقست چنانکه
مدار و نظام جهان را حق عزت بر فاعل و صفات
سه ک ازلی ابدی خود نهاد و تمامی تمام شریعت را
حق رسالت بامر الهی و روح عالم نامتناهی بر فاعل

وعلم این سی و دو که ازلی ابدی نهاد بجهت آنکه ایشان
قدیم ازلی ابدی اند وجمیع سر ازل و ابد ما کان و ما
یکون درین سی کلمه مندرج است و ایشان در
ذات خود همه یکی اند چنانکه امیر المؤمنین علی کرم
الله وجهه میفرماید که اِنَّ لِکُلِّ کِتَابٍ صَفْوَةً وَصَفْوَةُ
هٰذَا الْکِتَابِ حُرُوفُ التَّهَجِّی وجای دیگر میفرماید که
مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفًا فَقَدْ صَیَّرَنِی عَبْدًا ابلیس باید که
درین کتاب صفوة و برگزیده این سی حروف
تهجی باشد بجهت آنکه اصل کلام است
اکنون ص جمعه ید رکعت فرمود و غیر جمعه
فه رکعت درازای ده کلمهٔ ازلی ابدی

اکنون ای طالب اگر سائل سؤال کند که این یک
سجده اول معلوم شد که درازای این هفت
کلمه قدیم ازلی ابدیست و آن [illegible] سجده
دیگر بجهت چه فرمود جواب آنست که از
یک وجه که چون روز جمعه روز خلقت آدم است
و [illegible] عزت بمخالفت شیطان که سجدهٔ آدم
نکرد سجدات را ۲ فرمود کردن و از بطن دیگران
[illegible] که متشابه اصل است که بنقطه می‌گردد و این
[illegible] که ظاهر بزبان مبارک رسول نگذشت
چنانکه [illegible] باشد در مقابله [illegible] ص جمعه
و این [illegible] کلمه که ظاهرا بر زبان مبارک رسول

نگذشت ۱۲ نقطه دارد و ۳ ک دیگر که در وقت
قرءات حروف مقطعه حاصل میشود چنانکه پنج بلند
در مقابل پنج سجده دیگر و چون این جمعه در ازای
آن جمعه حقیقیست و این یه ک وآن عه ک
که با دم عه آمد ۞ وآن ۳ ک که از مفردات
حاصل میشود و ۱۲ نقطه که این عه که دارد و چون
از مفرد و مرکب و حرف و نقطه باهم جمع شوند جمعه
حقیقی باشند بجهت آن امر کرد که روز جمعه از همه
جا جمع شوند تا ظاهر و باطن باهم موافق باشند که
روز خلقت آدم است مظهر سر ازل و ابد است
و عرش الهی و لوح محفوظ است و ع الله است بحکم

خَلَقَ اللهُ تَعَالَی آدَمَ عَلَی صُورَتِهِ اکنون اگر سائل
سؤال کند که این پنج وقت ص که ح رسالت
بامر الهی که فرمود که بگزارند ظاهر این پنج وقت
ص مغایر هم اند چنانکه ص صبح دو رکعت است
و ص پیشین عه رکعت بایستی که بترتیب
۲ رکعت و ۳ رکعت و عه رکعت بودی و حال
آنکه بر خلاف اینست و ۳ وقت را عه چهار
در پی همدیگر و دیگر چهار جدا فرمود ۲ رکعت
در اول روز فرمود و ۳ رکعت در آخر روز
فرمود این سؤال در اینجا چه حکمتست و این
مثال در کلام الهی که کس نکرد در کجاست

و در کلام الهی که میفرماید که ما فرطنا فی الکتاب من شیء
چگونه توان یافت این مثال را و از من عنده علم
الکتاب چیست اکنون بدان ای طالب سر الهی که
ح رسالت ع این ص را بامر الهی که نهاد بر قاعده
و ترتیب ۲۸ کلمه قدیم ازلی ابدی الهی نهاد و این
۲۸ ح بدو نوع بحضرت رسالت آمده است
چنانکه ۱۴ کلمه مفرده آمده است و چهارده
مرکب امده است و در وقت قرآة از این ۱۴
مفرد ۲۸ کلمه دیگر حاصل میشود و این ۲۸ کلمه
از پنج ح حاصل میشود چنانکه از الف و کاف
و قاف نی حاصل میشود و از صاد دال حاصل میشود

و از نون و آو حاصل میشود چنانکه این پنج وقت
ص در مقابل این پنج ح است که این ۲۸ کلمه
از و حاصل میشود و این ۲۸ کلمه و نقطه این ۲۸
کلمه که فی از وی حاصل میشود ۲۸ علم اند چنانکه این
پنج حرفست پنج نیز در ازای ۲۸ کلمه باشد و این
۲۸ نوع ص که فرمود در ازای این ۲۸ کلمه نهاد که
در وقت قرآة از این پنج ح حاصل میشود
و این ۲۸ کلمه بلا ترکیب ح و حرف خواهد
بود و این ۲۸ کلمه که فی از و حاصل میشود و نقطه
آن ۲۸ کلمه چون با هم جمع شوند ۲۸ علم باشد
تا این ح و نقطه با آن ۲۸ کلمه در ازاء کلمه اصل

باشد و درازای فه ص باشد و خارج ازین نباشد
تا تو که طالبی تو هم تکلفی و گمان کج نبری که هیچ حرکات
و سکنات و هیچ قول و فعل ظاهر و باطن ح رسالت
عم از قاعده و ترتیب و مثال کلام قدیم ازلی ابدی
الهی خارج بوده باشد و حاشا که ظن توان برد
اگر سایل سوال کند که در سه وقت ح رسالت
عم فرمود سبب چه بود جواب از عنده علم الکتاب
که چهار چهار ص در مقابل یک فی نهاد و این یک فی
از سه کلمه ظاهر میشود چنانکه از الف و کاف و قاف
فی حاصل میشود و الالف چهار علم است قاف
چهار علم است وقتی که دو نقطه را ازو حذف

کنی

کنی چنانکه در وقت تقسیم وقع آدم بتقسیم وقع
حوا بحکم یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ
دو نقطه را محو کردی این سه کلمه چهار باشد درازای
سه وقت ص که ع چهار فرمود اکنون اگر سایل
کند که نماز شام سه رکعت فرمود سبب چیست
جواب آنست که این سه کلمه در وقت قرآن حروف
حاصل میشود و یک دال است و دال سه کلمه است
و این وقع روشنست اگر سایل سوال کند که ص
صبح دو رکعت فرموده است سبب چیست که
دو فرموده است جواب آنست که ازین سه کلمه
دیگر یک کلمه و وست و وو دو کلمه است در مقابل

دو رکعت نماز بامداد اگر سائل سوال کند که
بترتیب چرا فرمود چنانکه ۲ رکعت و ۳ رکعت
و ۴ رکعت در پی همدیگر سبب این چیست جواب
أَزْمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰبِ آنست که ص را ح رسالت
بامر الٰهی که نهاد بر عدد قاعده و ترتیب ست
کلمه قدیم ازلی ابدی الٰهی نهاد این ست کلمه بدین
ترتیب آمده است که ذکر خواهد رفت چنانکه
در اول ست کلمه الف آمده است بعد ازان ب
ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش و بعد ازان
ص آمده است ض ط ظ ع غ ف و بعد ازان
قاف ک آمده است و بعد ازان ل م ن و

ی

ی آمده است اکنون ای طالب ح عزت ص را که
نهاد بر عدد و قاعده و ترتیب این ست کلمه قدیم
ازلی ابدی خود نهاد و آن چون بدین ترتیب آمده باشد
ص بدین ترتیب چون نباشد و بر قاعده یک
و دو و سه و چهار چنانکه در پی همدیگر چون نتواند
بود اکنون اگر سائل سوال کند که چه حکمت
درین بود که این پنج ص را در شبانروزی که فرض
رکعت است در مقابل این پنج کلمه الف ک ق
ص نون نهاد و پنج کلمه چه مناسبت دارد با قه
ص یکشبانروز که ۲۴ ساعت باشد و این چگونه
باشد جواب أَزْمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰبِ آنست بدان

ای طالب آلهی که چون این پنج کلمه را با علام مرکبهٔ
ایشان میخوانی با نقطه عه آ علم است در مقابل
عه ته ساعت روز و شب چنانکه الف عه علم است
وکاف چهار علم است و قاف ته علم است چنانکه این
ته کلمه عه آ باشد وصاد سه علم است ونون غیم
واو عه ا علمست واو سه علمست چنانکه عه ۳
علم باشد. در مقابل عه ته ساعت روز وشب
مناسبت ۵ کلمه قد صن و یکشبانه روز اینست
تا بدانی که هیچ قاعده وارکان و امر دینی و دینی
خارج ازین نیست وخارج ازین شیء موجود
نیست اکنون اگر سایل سوءال کند که صحیح که اول

روز

روز است وساعت یکم است وواو در تلفظه ۲ آیت
چه مناسبت دارد باصحیح جواب اَزمَن عِندَهُ عِلمُ الکِتاب
آنست ای طالب میگویی که واو در تلفظه ۳
کلمه است چه مناسبت با ساعت یکم دارد ای
طالب رح رسالت عه میفرماید که مَن قَرَاَ حَرفًا
مِن کِتابِ الله فَلَهُ عَشرُ حَسَنَةٍ وَحَسَنَةٌ یَمشی
اَمثالِها لا اَقُولُ حَرفٌ اَلِف حَرفٌ وَلام حَرفٌ ومیم
حَرفٌ یعنی ای طالب الف را یک حرف بدان ولام را
یک حرف بدان ومیم را یک حرف بدان بجهت آنکه
اصل کلام آلهی وجمیع موجودات ازین سه
کلمه بیشتر واین سه کلمه را چون باعلام مرکبهٔ

میخوانی ۲ لا میشود پس این واو بحقیقت
یک کلمه باشد در مقابل یک ساعت روز است
چنانکه نیم روز ۶ ساعت باشد والف عم علم است
مناسبت میان این چیست اکنون بدان
ای طالب الهی که چون کلمهٔ الف را با کلمهٔ الف
جمع کنی در مقابل ۶ ساعت نیم روز که در وقت
استوا است باشد وازین ۳ کلمه ۶ علم ظاهر
میشود مناسبت اینست وجه دیگر چون قاف
وکاف را در وقت قرهٔ آنست که قرب جوار هست
چون الف را بصورت ظاهر با قاف وکاف بُعدی
هست وهرچند در حقیقت این سه کلمه را قرب

واول وآخری نیست وزیاده ونقصانی نیست
ودویی نیست ودر وحدت یکسر موی بر یکدیگر
تخلف ندارند اما بحسب ظهور قرب و بعدی دارند
چنانکه در ابجد ها مشهور است ص مشابهت آن
ظهور و عصر بعدی دارند چنانکه صاد در وسط
الف کاف و قاف آمده بهمت ص مغرب که درازای
صاد است در وسط عصر و عشا واقع شده است
غرض وحاصل ازین بحث اینست که آنحضرت رسالت ع
بحکم این آیت که وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَىٰ نطق به هوای نفس نزدند و نراندند دم ونفس
یک لحظه از محض وحی خالی نبود پس برین تقدیر

هیچ دمی و هیچ نفسی بی وحی آلهی و الهام عالم
نامتناهی نزده باشند پس باید ای طالب کلمه
و کلام آلهی که تو جمیع حرکات و سکنات و اقوال
و افعال او آوحی آلهی و الهام آلهی بدانی و بظاهر
شریعت او را برقاعده و ترتیب کلام قدیم
ازلی ابدی آلهی دانی و بظاهر آن کار کنی و در طلب
وجد و جهد درک حقایق و سرایر که در ضمن آن
امر خواسته باشد باشی و باید که البته در پی
آن باشی که از حقایق که در ضمن آنست همه را معلوم
نتوانی کرد چیزی معلوم کنی تا بدانی که حق رسالت
آلهی چه آورد و چه معجز نمود تا رستگار باشی و اگر

چنین که ذکر رفت ندانی نعوذ بالله من غضب الله
چه امید داری و کدام عمل صالح و او را که حقایق که در
ضمن ظاهر شریعت حق رسالت ع است تحقیق
کردی و با خود میبری بجهت آنکه حق عزه در کلام
مجید میفرماید که مَن کَانَ یَرجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلیَعمَل
عَمَلًا صَالِحًا اکنون ای طالب از عمل صالح یکی نماز است
و صوم است و حج است و زکوة است اکنون
از حقیقت از ص و صوم و حج و زکوة چه می بری
و چه گونه امت وسط شده بجهت آنکه حق عزت
عز شانه میفرماید وَکَذَالِکَ جَعَلنَاکُم اُمَّةً وَسَطًا
لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ از سر تحقیق چگونه

خواهی داد وچگونه دانستی واگر میگوی که ح ع
همین ظاهر این را دیده باشد و در ضمن آن تحقیق
نبوده باشد. اگر میگوی که می باید که باشد بگو که
چه حاصل کردی وچه آورد وچه خواهی آورد وخواهی
نمود اگر میگوی که غرض ازین شریعت ح رسالت را
همین بود وبغیر ازین ظاهر هیچ چیزی دیگر نیست ظاهر
پس چگونه امید بر لقای حق تعالی داری وکلام الهی
را چگونه صادق دانی وح رسالت را چگونه صادق
دانی بجهت آنکه ح عزت در کلام مجید میفرماید که
وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ پس بحکم این آیة باید که نطق
وی وحی الهی والهام الهی نزده باشد واگر میگوی که
ال

البتة حقایق هست در ضمن این ولی ما نمی بینیم
آن حقایق را این قول راستست ودرین قول شکی
نیست فاما باید که در طلب آن حقایق و سرایر
باشی که در ضمن ظاهر شریعت باشد تا از آن جمله
نباشی که ح عزت در کلام مجید میفرماید که مَن كَانَ
فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ و باید که چنین
بدانی که هر نطقی بلکه هر نفسی که ح رسالت
در ظاهر زد و هر نظر که ظاهر بر کاینات وموجودات
بر انداخت وهر قدمی که نهاد وهر حرکات وسکنات که
درین عالم محسوس از و ظاهر شد در ضمن آن نطق
وآن نفس وآن نظر وآن قدوم وآن حرکات وآن

سکنات تحقیق کلی و حکمت خدای هست و بود
و باشد بجهت آنکه حکمت خداست تا ذات خدا باشد
این حکمت لازم اوست اکنون ای طالب تا بسر این
حکمت نرسی محقق نباشی و بحقیقت محمد علی نتوانی
رسیدن قرب بحضرت رسالت پناه عزت درجه قرب
بود که وصلت بود که حضرت رسالت پیغمبر فرماید که
لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ
مُرْسَلٌ اکنون ای طالب این مقام وحدتست و مقام
وصلتست و این مقام را مقام ربوبیت توان
گفت بجهت آنکه پیش از خلقت آسمانها و زمین
وَمَا فِيهِمَا ذات باری جل و علی بود و قایم بذات

خود

خود بوده باشد و ذات باری تعالی محتاج باشیا نیست
بلکه اشیا محتاج بذات پاک باری اند و او قدیم
ازلی ابدیست دیگر کمال محمد را علیه السلام پیش از این
نمی توان گفتن و بیان کردن مقام محمد اکنون
تو فهم کن و ببین که مقام محمد چه مقام است
هیچ نبی مرسل و ملک مقرب را این مقام حاصل
نیست و نمی شود بسم الله الرحمن الرحیم اکنون
اگر سایل سوال کند که حضرت رسالت پیغمبر فرماید که
كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و حال آنکه ما
می بینیم که حضرت رسالت علیه السلام فرزندان آدم بود و بقول
بعضی از حکما و علما بر آنند که بعد از آدم علیه السلام بپنج

هزار و دو بیست سال مظهر حق رسالت بظهور
آمده است و حق رسالت امة خود را امة وسط
خواند چنانکه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید
که کذالک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی
الناس اکنون میان این آیت و این حدیث
فرموده است که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
چگونه تطبیق خواهی داد چون حق عزت امة او را
امة وسط خواند و پیغمبر نیز امت وسط
خواند و پیغمبر امت وسط بود چگونه وقتی که آدم
درمیان آب و گل بوده باشد و نبی بوده باشد
و این چگونه تواند بود جواب از من عنده علم الکتاب

آنست که حق رسالت عه میفرماید که کنت نبیا
و آدم بین الماء و الطین نبی از روی لغت انبا
کننده است یعنی در آن زمان انباء ملائکه میکردم
و نبی اسم فاعل است یعنی که من انباء ملائکه
میکردم وقتی که آدم در میان آب و گل بود دیگر
وجه اینست که گفته شد بوجهی دیگر حق در حدیث
قدسی میفرماید که لولاک لما خلقت الافلاک
یعنی نه اگر برای وجود تو بودی یا محمد افلاک را
نمی آفریدم اکنون این مقام مقام منت است
ای طالب چون حضرت رسالت پیش از خلقة
افلاک موجود نبوده باشد فایده ازین منت

چه باشد و روا باشد که ح عزت نبی کند که موجود
نبوده باشد و ظاهر نباشد اکنون اگر سائل سوال
کند شاید که این منت از برای این نبوده باشد
جواب آنست که زمان چندین هزار سال افلاک را
آفریده بود و خود معلوم نیست که کی خلقت افلاک
کرده و ما ببینیم که پیش ازین چندین هزاران هزار
سال آفریده باشد و آن زمان منت ننهد و این
چه منت باشد و این مقام مقام منت نیست
پس باید که هستی ح رسالت به افلاک مقدم
بوده باشد تا این مقام را مقام منت توان گفت
و جای دیگر در کلام مجید ح عزت میفرماید که انّ عدّة

الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ
يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ یعنی بدرستی که شمار ماه ها
نزدیک خدای تعالی دوازده است در کتاب خدا
روزی که آسمانها و زمین را بیافرید از آن چهار ماه حرام کرد
و مبالغه کرد که اینست دین راست اکنون ثابت
شده است که این چهار ماه عمه عظمه قدیم ازلی
ابدیست که ظاهرا بر زبان مبارک ح رسالت
بگذشت و این چهار ماه در یوم خلق السموات
والارض حرام کرد و پس باید که ظاهر و باطن ح رسالت
پیش از وجود آدم و آسمانها و زمینها بوده باشد بجهت

آنکه میفرماید که یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ پس بدین دلیل
کنت نبیًّا وآدم بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ بکشد و بر آدم
و اشیا مقدم بکشد ای طالب تا بسرّ حقیقت سی
این را که ذکر رفت ندانی بسم الله الرحمن الرحیم
بدان ای طالب اسرار آلهی که بهترین کلام که در
وجود آدمی موجود و مرکب میشود آنست که
در اشیا بنظر عالی نظر کند و به بیند که سه کلمه
قدیم ازلی ابدی که قایم بذات حقست چگونه
بر همه اشیا محیط است و همه اشیا در تحت
و تصرف اوست و همه اشیا چگونه مظهر وی اند
و

ومظاهر جمیع اشیا و موجودات را عین کلام داند
وکلمه را عین اشیا داند چنانکه اگر بر سبیل فرض آن
سه کلمه ازلی ابدیرا از مخلوقات در کشند از
مخلوقات اثر نماند و بجای اشیا و موجودات
این سه کلمه ازلی ابدی را به بیند و بداند که ذات
این کلمه محتاج باشیا نیست بلکه اشیا سر بسر
محتاج باین کلمه اند و هستی اشیا کلمه است
وکلمه بذات خود قایم است نه بذات غیر که غیر در
ملک او تصرف ندارد و اکنون ای طالب تا تو بسرّ
این کلمات که ذکر رفته ندانی بسرّ حقیقت این آیت
نتوانی رسیدن که حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که

الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم
یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یس ای طالب
اشیارا و موجوداترا عبث و باطل مدان بجهت
آنکه اشیا مظهر کلمهٔ قدیم ازلی ابدی اند و کلمه مالک
اشیاست و اشیا ملک اوست و او مالک
الملک است ملک از مالک جدا نتوان کردن و ما
لک را از ملک جدا نتوان کردن ای طالب بحقیقت
اشیارا حق بدان و در اشیا بحقارت نظر مکن و بنظر
عالی در اشیا و موجودات نظر کن و حق عزت را عین
اشیا بدان و اشیارا عین حق عزت بدان بجهت

آنکه در کلام مجید میفرماید که سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و جای دیگر میفرماید که من کان یرید
العزة فلله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب
والعمل الصالح یرفعه النون ای طالب صلاح و نجاح
آن باشد که تو جمیع صورة ظاهر موجودات را صفت
قدیم او دانی و حقیقت باطن موجوداترا حق بدانی
و باطل ندانی بجهت آنکه حقیقت غیر ذات او و مو
جود نیست بهیچ وجه از وجوه و باید که چنین ندانی
که صورة ظاهر و باطن موجودات و صوت و صدای
جمیع موجودات بالفعل و بالقوة چه خواب و چه
بیداری و چه در حیات و چه در ممات خارج ازین

سه کلمه نیست اگر تو ادراک غیر ازین چیزی خواهی
کردن که ذکر رفت تحقیق و بی شک که آن ادراک
شیطانیست بلکه بعینه شیطان آن ادراک
باطل خواهد بود و ادراک غیر نخواهد بود و رایحهٔ
شرک ازان ادراک غیر خواهد آمدن زنهار که
غیر را در ملک او راه ندهی که غیر در ملک او مو
جود نیست و همه اوست چنانکه حق عزت
بر وحدانیت خود گواهی میدهد شَهِدَ اللّٰهُ
أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ و کلمهٔ توحید که میگوید که لَا إِلٰهَ
إِلَّا اللّٰهُ ای طالب این لا لای نفی است و نفی صفت
ظاهر و باطن غیر میکند یعنی ظاهر و باطن موجودات را

غیر

غیر مدان که غیر نیست و صفت ظاهر اشیا صفت
قدیم اوست و این صفت را از وجدا نمی توان
کرد و او را ازین صفت جدا نمی توان کردن و تحقیقت
ظاهر و باطن اشیا را رجوع باوست چنانکه سه موی
تخلف ندارد که اگر از کوه احد و هر کوه که ازان
بزرگتر نتوان تصور کرد این سه کلمهٔ قدیم ازلی
ابدی را اگر بر سبیل فرض ازان کوه در کشی ازان
اثر نماند و فانی گردد و اگر از دانهٔ خشخاش
این سه کلمه را در کشی همچنان ازان دانهٔ
خشخاش اثر نخواهد بود و علی هذا در جمیع
موجودات همین میدان بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

حق عزت جل و علا در کلام مجید میفرماید که وَمِنَ
اللَّیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ عَسَی اَنْ یَبْعَثَکَ
رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا وجای دیگر میفرماید که حق رسالت
عو کرد اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ
الْقَائِمَةِ آتِ سَیِّدَنَا مُحَمَّدًا الْوَسِیلَةَ وَالْفَضِیلَةَ
وَالدَّرَجَةَ الْعَالِیَةَ الرَّفِیعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا
مَحْمُودًا حضرت رسالت میفرماید که هر کس که این
دعا را بعد از اذان بخواند از برای من که محمدم از حق
عزت درخواهد شفاعت من باو حلال کردد و واجب
شود مرا شفیع او شدن اکنون اکر سایلی سوال
کند که این مقام که حق عزت میفرماید که شب برخیز و

نماز

نماز نافله و تهجد بگذار که نزدیک شد ترا که محمدیست
در مقام محمود برانگیزانم کنید این مقام چه مقام
واین مقام حق رسالت را حاصل نبود و بدین مقام
نرسیده بود او را این مقام میسر نبود اکنون
جواب از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ آنست ای
طالب که میکویی که حق رسالت را این مقام
حاصل بود واین مقام را دیده و میسر اش
شده بود ولیکن این مقام او را در عالم بشریت
بود که مشاهده کرده و دیده و عالم بشریت عالم
فناست و عالم باقی نیست و درین آیت بحث
برانگیختن است و عالم برانگیختن عالم باقیست

عالم فانی نیست واین دعا برای آن روز است که
یَوْمَ یُبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ بلکه شد وآن روز روزیست که
حق عزت میفرماید که فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ
مِمَّا تَعُدُّونَ وجای دیگر میفرماید که فِی یَوْمٍ کَانَ
مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ وغرض وحاصل بحث
آنست که حق رسالت را این مقام حاصل شده
بود ومشاهده کرده بود ودیده بود ودانسته
بود واین آیت واین دعا از برای عالم فانی از برای
عالم باقیست یقین وبی شک اکنون اگر سایل
سوآل کند که این یقین ترا از کجاست واین چگونه
معلوم میشود که این مقاماً محموداً حق رسالت را

حاصل

حاصل شده بود ودانسته بود ودیده بود ومیسّر
شده بود واین یقین ترا از کجا حاصل شد واین
مقام محموداً کدام مقام است وچه مراتبست
واین مقام واین مراتب در کلام الهی که میفرماید که
وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ ومراد ازین
رطب ویابس قدیم وجدید است وجای دیگر
میفرماید که مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ وَکُلَّ شَیْءٍ
أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ درکجاست این مقام
کدام است وچه مراتبست واین مقام حق رسالت را
حاصل شده بود ودانسته بود ومیسّر شده
بود وچون مراد از رطب ویابس قدیم وجدید است

باید که در کلام الهی باشد این مقام محمودا و مشاهده
کردن حی رسالتنه و این مقام اکنون جواب اَز و مَن
عِندَهُ عِلمُ الکِتابْ آنست که بدان ای طالب الهی که
حی رسالت عه که فرمود که این دعا را بخوانند و در
خواست و طلب این مقام و این مرابت کنند بعد
از آن این دعا را بخوانند و طلب این مقام محمودرا
از برای من که محارم کنند و چندین جا بکرات و مرات
ذکر رفته است که جمیع قواعد و مراتب و مدار و نظام
جهانرا که حی رسالت که نهاد بر قاعده و ترتیب ظاهر شریعت را
کلی و جزوی بر قاعده و ترتیب اصل کلام الهی نهاد
و اصل جمیع انبیا و اصل کلام جمیع موجودات ظاهر

و باطن بالفعل و بالقوة خارج ازین یت کلمه قدیم
ازلی ابدی نیست و این عه کلمه بآدم عه آمد و آن
عه کلمه در ضمن این یت کلمه حی رسالت است
چنانکه سی کلمه باشد و این یت کلمه بحضرت رسالت
عه بدو نوع آمد عه آ کلمه مفرد و عه آ کلمه مرکب
و در وقت قرآت این عه آ کلمه مفرد و سه کلمه
دیگر ظاهر میشود چنانکه فه کلمه مفرد باشد
بماند یکی آن یه کلمه که بماند متشابه این فه کلمه
اصل است و بنقطه میکرد و مشاهده کن
و به بین چنانکه شکل ظاهر ب ت ث را در کهیعص
طلب کن ج خ از ح طلب کن ذ را از د طلب کن ش را

از س طلب کن ض را از ص طلب کن ظ را از ط طلب
کن غ را از ع طلب کن و غرض وحاصل بحث اینست
که این یه کلمه بعینه فه کلمه است که بنقطه میگردد
واصل کلام الهی و جمیع موجودات فه کلمه است
و فه کلمه اصل کلام است و فه کلمه اینست
بسم الله الرحمن الرحیم الم ک ه ي ع ص
ح س ق ف ط ر ن و د و اصل کلام الهی این
فه کلمه است و این فه کلمه قدیم ازلی ابدی
است و قایم بذات حقست ووضع انسانیت
و ص را و آذان را و حج را و ذکوة را و صوم را و جمیع
قاعده دینی و دنیایی را که ح رسالته بامر
الهی

الهی که نهاد بر قاعده و ترتیب این فه کلمه و یه
کلمه که در ضمن این فه کلمه است نهاد تا تو که طالبی
ستر جمیع ازل و ابد و ستر کلام الهی را و ستر حقیقت
موجوداترا و اشیا بدانی و ستره معجز کلام الهی
و معجز ح را ازین فه کلمه طلب کن و جای دیگر طلب
نکنی که جای دیگر چیزی نیست و اگر جای دیگر
باشد چون به هفت نظر کنی همین فه کلمه باشد که
ذکر رفت و بغیر ازین نخواهد بود بی شک بجهت
آنکه اصل است و همه را رجوع باصل خواهد بود
چنانکه ح عزة میفرماید که فَسُبحانَ الّذِی بِیَدِهِ
مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ وَاِلَیهِ تُرجَعُونَ و حضرت رسالة

میفرماید که وکل شیء یرجع الی اصله غرض وحاصل
اینست که حضرة رسالة آذانرا که بام الهی که نهاد
بر قاعدم و مثال این فة کلمه اصل نهاد و مراد ازین اذان
اذان صبح است و اذان صبح فة کلمه است چون
حضرة مصطفی عم این ندای فة کلمه در کاینات
در داد از برای خود این مقام را طلب کرد که مقام
محمود خواهد بود و مقاما محمودا همین فة
کلمه است این لفظ مقاما محمودا نیز همین فة
کلمه است چنانکه دو میم آست و دو میم ٤ کلمه است
وح دو کلمه است و واو ٣ کلمه است و د ٣
کلمه است و ا ٣ کلمه است چنانکه فة کلمه باشد تا بدانی

ای طالب که مراد ح رسالت را ازین مقاما محمودا
همین فة کلمه بوده است بجهت آنکه بالاتر ازین
مقامی دیگر نیست و همه مقام را مکان و مایکون
رجوع بدین مقام می باید کرد و بدین بازگشت
و این اذان ح رسالت است بجهة آنکه او مظهر
این فة کلمه شد و این ندا سر از وجود مبارک او برزد
بجهة آنکه این مقاما محمودا از مقام مظهر مبارک
او بود بجهت آنکه اول این مقاما محمودا چنانکه
ذکر رفت مظهر محمد علیه السلام را طلب کرد و در و
تجلی کرد و ظاهر شد و این ندا در اذان که فة
کلمه است از و ظاهر شد و بعد از ان مظهر مبارک

او این مَقَامًا مَحْمُودًا شد تا غایتی که گفت لِی مَعَ اللهِ
وَقْتٌ لَا یَسَعُنِی فِیهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ
اکنون نظر کن و ببین که این مَقَامًا مَحْمُودًا چه مقا
مست که حضرت محمد عم مظهر او شده است
و تجلی گاه او شده است چنانکه در صلوة صبح در
وقت تشهد این یک کلمهء انگشت مسبحه را قایم
کرد و گواهی داد که بعینه این فه کلمه ام و این فه
کلمه را پرستش میکنم و این فه کلمه مستوجب پرستش
است و بغیر ازین فه کلمه را در نور دیدم بجهتا
انکه حضرة عز میفرماید که یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ
الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ و بلفظه صریح
حضر

حضرة رسالت عم در تشهد بیان میکند که یعنی
بدل کردم زمین را وَمَا فِیهَا را باین فه کلمه و در نور
دیدم آسمانها را و آنچه در مقابل او واقع است
بدست راست اکنون بدان ای طالب که دست
محمد دست خداست چنانکه حق عز در کلام مجید
میفرماید که اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ
یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ اینجا ید الله میفرماید مراد
محمد است و استعاره ازو میکند بجهت آنکه مظهر
کلمهء توحید او شده است و اصل کتاب و ام الکتاب
سر ازو بر که و اثبات توحید میکند چنانکه ذکر
رفت و غرض ازین توحید این مَقَامًا مَحْمُودًا است

واین فقه کلمه که ذکر رفت چنانکه در تشهد تا این چهار
انگشت دست راست را در نمی نوردد واین
یک انگشت مسبحه را قایم نمی کند تا عزت شهادت
ازو قبول نمی کند و کافر غیر ملت را چون این کلمه
توحید را برو عرض میکنی تا او نیز این یک انگشت
که ذکر رفت قایم نمی کند او را مسلمان نمی دانند
وهمان کافر می دانند و برهمان حکم کفر و کشتن
میکنند بجهة آنکه این انگشت اثبات مقاماً
محموداً میکند چنانکه چون این چهار انگشت دست
راست را در نوردید این یک انگشت مسبحه را
قایم کرد یعنی در نوردیدم هر چه غیر ازین فقه

کلمه است

کلمه است و ایمان آوردم بتحقیق این فقه کلمه قدیم
ازلی ابدی ذاتی نیست که آن ذات مستوجب
پرستش باشد و جمیع موجوداترا رجوع باو باشد
واو منزه و مبرا باشد واین فقه کلمه در ذات
خود یک کلمه است چنانکه یکمرآة و مرآة ذکر رفته است
و یک کلمه یک نقطه و آن یک نقطه منزه و مبرا از شکل
و پیکر و هیئت و حلول و عرض و عمق از جمیع صفات
بریست بحیثیتی که کمال نطق کسی را نیست
و آسمانها و زمینها و ما فیها بالقوة دروست
چنانکه اگر بالفرض آن یک ذاترا از موجودات
و اشیا در کشی یک سر مو از اشیا موجود نماند

وخود نتوانند کشیدن بجهت آنکه ملک را از مالک جدا
نتوان کرد یقین و بی شک اکنون اگر سایل سوال
کند که چون تو میگویی که مراد از ان اذان اذان
صبح است بجهت آنکه اذان صبح فه کلمه است در مقابل
مقاما محمودا و فه کلمه اصل است راستست
و درین شک نیست این اذان ظهر و عصر و مغرب
و عشا را بجهته چه فرمود گفتن جواب آنست که
بیشتر ذکر رفت است که آن یه کلمه و آن جه
کلمه چنانکه یه کلمه باشد. در ضمن ان فه کلمه است
و در تحت سدرة المنتهاست و ازان ظهر و عصر
و مغرب و عشا یه کلمه است در مقابل این یه

کلمه است

کلمه است که در ضمن آن فه کلمه است تا تو که طالبی
تو هم نکنی و گمان کج نبری که غیر ازین چیزی هست
بود و باشد زینهار که تو هم نکنی که صراط مستقیم است
و نه لغزی که هر که ازین صراط بلغزید هلاک شد
و اگر تو هم کنی و ادراک غیر ازین کنی آن توهم و ادراک
شیطانی خواهد بود و ادراک شرک خواهد بود
زینهار که نکنی که وَحدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ و او را مثل نیست
و هر صفتی که از انبیا و از حضرة عزة بتو رسیده است
و درین سه کلمه نظر کن و ببین که همان صفت
درو هست و یا نه او را شکل نیست و صورت
نیست و پیکر نیست و طول نیست و عمق نیست

ولون نیست و جوهر نیست و عرض نیست و قسمت
پذیر نیست و او را نوم نیست و در یک مکان نیست
منزه و مبرا است و ذات او محتاج با شیا نیست
و قدیم ازلی ابدیست و ادراک و کیفیت او نمی توان
کرد ظاهر اوست و باطن اوست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ اوست اکنون ای طالب چون نظری کردی
و عظمت و جلالت و ذات قدیم ازلی ۲ ابدی او را
دیدی که چگونه ذاتیست نظر کن و ببین که حضرت
مصطفی عم چگونه رسولی بود و چه آورده بود
و چه دعوة بحق کرده و چه با ادب بیان او کرده بود
و تبلیغ رسالت کرد و چگونه آن مقاما محمودا او را

حاصل

حاصل شده بود زینها و صد هزار زینها که شریعت
او بیرون منه و شریعت او را عین حقیقت بدان
و عین حکمت بدان بجهت آنکه در هر رمزی و اشارتی که
در ظاهر شریعت اوست چون بحقیقت نظر میکنی
عین حکمت خداست و عین حیاة جاویدانیست
زینهار که در بند آن باشی که مضمون ظاهر شریعت
او حاصل کنی و بدست آری و وسیلهٔ آخرت خود
سازی تا آن ظرف تو مملو از حیات ازلی ابدی گردد
چنانکه گاه ظرف تو باشی و مظروف او و گاه ظرف او
باشد و مظروف المؤمنون لا یموتون فی الدارین
فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم الرسایل سوءآل

که حضرة رسالت عم فرموده است بامر الٰهی که در نماز
در دو رکعت یکبار تشهد بخوانند چنانکه در چهار رکعت
فرض دو تشهد بخوانند و سلام باز دهند سبب
این چه بود و حکمت چه اقتضا برین کرد که در چهار رکعت
یک تشهد نباشد و دو باشد و این را در کلام الٰهی که کس
بیان این سوآل نکرد چه گونه بیان این سوآل خواهی
کرد و در کلام الٰهی که فرمود مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در کجاست و این چگونه باشد جواب
از وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آنست ای طالب که بکرات
و مرات ذکر رفته است که حضرة رسالت عم جمیع قاعده

وار

وارکان شریعت را ظاهر و باطن بالفعل و بالقوة
از صلوة و صوم و حج و زکات و اذان و اقامت و طواف
و غیره را بامر الٰهی که نهاد بحکم این آیت که وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ برقاعده و ترتیب اصل کلام
الٰهی و اصل کلام جمیع انبیا نهاد و اصل کلام جمیع انبیا
و موجودات ظاهر و باطن بالفعل و بالقوة خارج
ازین سی کلمه نیست و چهار کلمه که ظاهرا بر زبان
مبارک حضرة رسالت نگذشت و آن چهار کلمه در ضمن
این سی کلمه که حضرة رسالت در چیست چنانکه گفت که
آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ که یعنی آدم
در زیر لوای منست این چهار کلمه که بر زبان مبارک

آدم جاری بود در تحت سه کلمه حضرة رسالت است
واین سه کلمه را چون با علام مرکبة میخوانی هفتاد
و دو کلمه میشود چنانکه از دو کلمه و سه کلمه مرکب میشود
چنانکه اقل او دو کلمه است و اکثر او سه کلمه است
چنانکه حضرة رسالة عم بر حمزه که سید شهدا بود
بهفتاد و دو تکبیر نماز گزارد و هفتاد و دو بار رفع
یدین کرد و بعد این هفتاد و دو کلمه که از سه کلمه ظاهر
میشود و در حدیث آمده است که حضرة رسالة عم
از جبرائیل پرسید که یا جبرائیل تو حضرة عزة را دیده
جبرائیل گفت یا سید از من تا حضرة عزة هفتاد هزار
پرده حجاب در میان است اگر یک سر انگشت پیشتر روم

بسوزم

بسوزم چنانکه از من اثر نماند اکنون ای طالب چون
این سه کلمه هفتاد و دو کلمه باشد و جبرائیل از دو
کلمه کن مخلوق شده است و مخلوق شده باشد
و از هفتاد و دو کلمه چون دو کلمه کن بدر رود
بماند هفتاد کلمه و ثابت شد است که این سه کلمه
در جمیع صفات ظاهر و باطن یک است چنانکه در
جمیع صفات یکسر مو بر یکدیگر تخلف ندارد و
که یک است بحساب جمل هزار است پس این
و بیل کلمه هزار باشد و بحکم این آیت که مَا فَرَّطْنَا فِي
الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ باید که این حساب جمل نیز درین کتاب مبین

باید که این حساب جمل نیز درین کتاب مبیّن باشد
بجهته آنکه در مصابیح آمده است که از دانشمندان
یهودی یکی پیش حضرة رسالت آمد و سوال
کرد یا محمد بر تو سوکند میدهم که تو این صورهٔ
الم را از پیش حضرة عزّة آوردهٔ حضرة رسالة
کفت آری بیهودی کفت یا محمد من میدانم که الم چه
معنی دارد حضرة رسالة عم سوال کرد که بکو که چه
معنی دارد یهودی کفت یعنی عمر امّت الا سال باشد
بجهت آنکه الم بحساب جمل ا٧ است حضرة رسالت
عم بخندید و کفت حرف دیکر نیز آمده است
یهودی کفت کدامست یهودی کفت کدامست

حضر

حضرة رسالت کفت المص چون چنین کفت یهودی
منفعل شد و باز کشت پس ای طالب این حساب
جمل پیش حضرة رسالت عم اعتبار داشته باشد
و چون نداشته باشد چون این قرآنرا که بحضرة
رسالت نازل شد فصیح بود و بلیغ بود و هر
علمی که در جمیع کتب انبیا بود و هر سرّی که در جمیع
سرایر موجود داشت بود و هست و باشد درین
کتاب هست باید که این حساب جمل نیز باشد
اکنون بحساب جمل غ هزار است در مقام وحدت
ثابت شده است که آنچه غ دارد ع نیز همان دارد
بلا زیاده و نقصان و ف نیز همچنین و ق نیز

همچنین وقت نیز همچنین علی هذا این ست کلمه را چنین
می دان پس بدین دلیل ۷۰ هزار پرده حجاب که
جبرائیل گفت این ۷۰ کلمه باشد چون هر کلمه هزار باشد
۷۰ هزار باشد جای دیگر در حدیث آمده است
که درمیان بنده و خالق ۷۰ هزار پرده حجاب درمیانست که
اگر ازین ۷۰ هزار پرده و حجاب یکی پرده ازمیان
برخیزد از مخلوقات اثر نماند و بسوزد اکنون اگر
سائل سؤال کند که چون تو میگویی که از مخلوقات
تا حضرة عزة ۷۰ هزار پرده و حجاب درمیانست
که اگر یک پرده که برخیزد هفتاد هزار کم یک
پرده بماند این ۷۰ هزار کم یک پرده هیچ مانع مخلو
قات

عشق

نمیشود که نسوزد و یک پرده چگونه پرده ایست که
چون این یکی پرده برخاست مخلوقات تمام بسوخت
واز مخلوقات اثر نماند اگر خواهی گفت که این ۷۰ هزار
پرده یک پرده است پس ۷۰ هزار پرده نباشد
یک پرده باشد اگر میگویی نه ۷۰ هزار پرده است
پس باید که چون پرده برخیزد شصت و نه هزار و نه
صد و نود و نه پرده بماند که مانع مخلوقات شود که
بسوزد اکنون این مسئله چگونه خواهد بود و بیان
سؤال چگونه خواهی کرد و این در کلام الهی درکجاست
جواب ازمن عنده علم الکتاب آنست که بدان آنست که
بدان ای طالب الهی که اسماء جمیع موجودات ظاهر

وباطن بالفعل وبالقوة خارج ازین ست کلمه نیست
اکنون چند انکه مد نظر تواست بر و بر فلک الافلاک
وچند انکه مد ادراک تواست بر بیز و بالای فلک
الافلاک ومشاهده کن و به بین که هیچ شیء پیدا می توانی
کرد که آن بیشیء را نباشد وهمچنان بیا و برو و زیر
فلک و زیر زمینها خواهد بود و سیر کن و به بین که
یک شیء را پیدا می توانی کرد که او را اسمی نباشد چون
درجمیع سموات وارض ومافیها سیر کردی وشیء
پیدا نتوانستی کرد که او را اسمی نبی موجود نیست
و راست شده است که اسم عین مسما ست
ومسماء مخلوقات اسم ست ومسما عین اسم است

داد علی

واسم عین مسما است واسماء مخلوقات لاغیر وجدا ازوجوه
خارج ازین ست کلمه نیست وآن چهار کلمه که درضمن این
ست کلمه است وثابت شده است که این ست کلمه در
جمیع صفات یک کلمه است بلا زیاد ونقصان واین
یک کلمه یک نقطه است بلا شکل وصورت وبکر وهیئت
وکائنات مملو باوست اکنون ای طالب چون تو معلوم
کردی ودانستی که اسماء موجودات خارج ازین ست
کلمه نیست واین ست کلمه درجمیع صفات یک است
واین ست کلمه را چون باعلام مرکبه او بخوانی ۲۷
کلمه میشود ومخلوقات از دو کلمه کن مخلوق شده اند
چون دو کلمه کن را از هفتاد و دو کلمه بدر کنند ۲۵ کلمه

بماند وثابت شده است که هرچه یک کلمه بلا تعین
دارد و یکی همان دارد هرگاه که از یک کلمه پرده برافتد
وکشف حجاب از یک شود همچنان شود از ۷۰ کلمه
شده باشد که هر کلمه هزار است همچنان باشد که از ۷۰
کلمه شده باشد وثابت شده است که هر کلمه هزار است
همچنان باشد که ۷۰ هزار پرده برخاسته باشد
ومخلوقات بتجلی سوخته ومحو شده واسم عین مسما شده
ومسما عین اسم وکلمه شده وکلمه بجای خود قرار گرفت
وقایم مقام اشیا ومخلوقات شده وندای لِمَنِ الْمُلْک
درداده وذات او خود را جواب داده که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّار واو مالک الملک شده وملک ومالک یکی شده

ودوی از میان برخاسته واز مخلوقات اثر نماند وکلی
محو شده ودرو فانی شده وکُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَی وَجْهُ
رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ باقی مانده وهمه کاینات بذات پاک او راجع
شده ودرو قرار گرفته که کُلُّ شَیْءٍ یَرْجِعُ اِلَی اَصْلِهِ واقع
شده ومقام کان آشنا یافته واز خوف ووهم وادراک
شیطانی خلاصی یافته واز ادراک غیر این شده است
ومظروف شد وظرف در مظروف فانی شده وباسم
عهد ازل رفته وازل ابد شده وابد ازل شده وسیر
ملکی در عالم ملکوت کرده ودعوی سبحانی کرده وسیر
سلطنت بر عرش نهاده ویکتایی بی همتا شده وبر
وحدانیت خود گواهی داده که شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ

اَنَا هُوَ شده اکنون اي طالب بدان که بیان وحدة
پیش ازین نمي توان کرد تو فهم کن غرض و حاصل بحث
اینست اي طالب که تا تو بستر و حقایق این کلمات
که ذکر رفت نمیرسي موحّد و محقّق نمیشوی
و موحّد و محقّق شده را مقدّمات بسیار است
دانیست که ذکر رفت اکنون تو نظر کن و ببین که بالاتر
ازین مقام مقام دیگر نیست و ادراک و ذهن درو
قاصر است و ذهن نیست مگر آنکه او را رهبری این
راه کرد ز جهت آنکه بوحی و الهام الهي بدین راه توان
یافت و بدین مقام توان رسید زنهار که از سر جهل
پا درین راه منه و غافل مباش و دلیل بجهة این راه بدست

آو آماده و مستعد این راه باش که
ندای اِرجِعِي اِلَىٰ رَبِّكِ در رسد و
گَسَبَت رَهِينَةٌ باید که پیشو
تو باز گشته باشی و رفته و
کرده و آشنا شده و بجا
نیست و آن مقام مت
خواهند طلبید نه
خواهند خواست و از ظاهر و
چه داری و محمّد عم چگونه بهترین م
اگر از سر تقلید گواهي خواهي داد که محمّد
که نماز بگزار و روزه بدار و حج بگذار و

...حقیق که تحقیق نیست
...ذکر کردی و نام بردی
...دانیت حضرة عزة
...خواهی داد بجهت انکه
...یست واین ارکان که
...تحقیق مضمون اوست
...کواهی از سر تحقیق
...ه وسط شدی
...بایدادن کا ایشان
...ق وچه کردند امتان
...ت بر صدق تو کواهی

تواند

تواند داد اکر خواهی کفت ایشان رسولان
بحق خواهند کفت که چکونه معلوم کردی که
ایشان رسولان بحق بودند چه حقایق از ایشان
معلوم کردی بجهت آنکه عالم حقایق و معانیست
حقایق و معانی خواهند طلبید اکنون ای طالب
تا تو بستر حقایق و معانی نرسی کواهی از سر تحقیق
نتوانی داد و خود نشود زنیهار که ظاهر از باطن
پیدا کن و مضمون آنها را که ذکر کردی بدست
آر تا از آن جمله باشی که حضرة عزة میفرماید که الا
اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُونَ
دوست او باشی تا دوست داشته او شوی

باشی چنانکه گفت کُنتُ کَنزاً مخفیاً فاحببتُ
اَن اُعرَف فخلقتُ الخلقَ لِاُعرَف تا دوست
داشته شود و دوست تو باشی و مقصود
از خلقت الخلق تو باشی و کاینات بطفیل تو
باشد والسلام غرض و حاصل بحث آنست
ای طالب که سؤال کردی که در چهار رکعت نماز
۲ تشهد چراست اکنون ای طالب چون معلوم
کردی که مقدم و موخر بر کاینات این ۷
کلمه است و مدار و نظام جهانرا حضرت عزة که
بنهاد و بر قاعده و ترتیب این ۷ کلمه قدیم
از ابتدای خود نهاد چنانکه بکرات و مرات ذکر رفته است

واین

واین ۷ کلمه مرکب از ۳ کلمه و ۴ کلمه است چنانکه اول
او ۳ کلمه است و آخر او ۴ کلمه است و روا نبود که
حضرت رسالت عم یک را در میان بگذاشتی و در ۳
کلمه و ۴ کلمه تشهد خواندی چنانکه ابتدا از یک
میکنند و در ۲ کلمه تشهد میخوانند و در چهار کلمه تشهد
میخوانند که انتهاست چنانکه ۲ در صبح میخوانند و ۳
کلمه در شام و ۴ در ظهر و عصر و عشا میخوانند وجه
اینهاست که گفته شد و بوجهی دیگر حضرت عزة در
کلام مجید میفرماید که اِنَّ قرآنَ الفجرِ کانَ مشهوداً
صلوة فجر است و صلوة فجر صلوة صبح است و صلوة
صبح ۲ رکعت است و در ۲ رکعت صلوة یک تشهد

واجبست خواندن بموافق صلوة صبح وهم تشهد را
در دو رکعت فرمود بجهت آنکه صاحب سدرة
المنتهاست وکان مشهودًا است چنانکه تا در
جمیع اذان قامت با اذان وقامت صبح نمی رسد
تمام نمیشود وتمام وکمال در صلوة صبح میشود
مقامًا محمودًا در اذان صبح ظاهر میشود که مقام
حضرت رسالتست این مسئله اینجا تمام شد
بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت میفرماید که
سَتَفتَرِقُ اُمَّتِی عَلَی ثَلثٍ وَسَبعِینَ فِرقَةً کُلُّهُم
فِی النَّارِ اِلَّا فِرقَةً وَاحِدَةً وجای دیگر در حدیث
آمده است که حضرت رسالت عم فرموده است که هر حدیث

ازمن روایت میکنند موازنه با کلام الهی کنید اگر موافق کلام
الهی باشد قبول کنید والا رد کنید اکنون اگر سائل
سوال کند که در جمیع کلام الهی آیتی کجاست مثال این
آیت را وآن مثال را با این حدیث ستفترق امتی توفیق
توان داد ویقین وبیقین توان دانست که این حدیث
حضرت رسالت عم است چرا که این حدیث بس مشکل است
بجهت آنکه اگر چنانچه این حدیث رسول باشد این فرقهٔ
ناجی را کجا پیدا توان کرد وچگونه توان شناخت
بجهت آنکه هیچ کس این رقم بر خود نمی کشید که این فرقهٔ
ناجی ما نیستیم وهمه بر آنند که این فرقهٔ ناجی مائیم ودیگری
نیست اکنون این مشکل را چگونه حل خواهی کرد واین

حدیث را با کلام الهی چگونه توفیق خواهی داد واین چگونه
باشد جواب از و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چیست جواب
اکنون بدان ای طالب الهی که میگویی که در جمیع کلام
در کجاست آیتی ومثالی که موافق این حدیث باشد
چنانکه این آیت را و با آن مثال را با این حدیث توفیق
توان داد چنانکه اکنون ای طالب رجوع با صل الهی کن
ومشاهده کن و به بین که آن حدیث موافق کلام الهی
هست یا نه بجهت آنکه یک کلمه از کلام الهی که کلام الله
است بتخصیص این بیست و نه کلمه که اصل کلام الهیت
وجمیع اسرار الله تعالی درو مندرجست وسر ازل و ابد
درو ست و بر صدق این حدیث مشاهده ند که این حدیث

رسول

رسول عم است وموافق کلام الله است چنانکه این بیست
کلمهٔ قدیم ازلی ابدی را چون با علام مرکبه او میخوانی ۲۸
میشود ولام الف یک است هر چند که مکرر واقع شد
راست حضرة رسالة در وقت قراءة این حروف که ام الکتاب
بست که لام الف خواند ومراد دیگر حرف بود ویک کلمهٔ
مفرد بود همچنانکه در جمیع کتبها مشهور ومسطور است
از ۲۸ کلمه واین لام الف یک کلمه ۲۹ باشد در مقابل
۷۳ فرقه محمد عم اکنون اگر سائل سوال کند که میان
فرقه امت ناجی را در ان ۳۲ کلمه دیدن است که رسول عم
خبر داده است جواب آنست که ای طالب الهی که چون
حضرة رسالت عم امی بود وام الکتاب سر از مظهر مبارک

او برزده بود وام الکتاب بود وشفای جمیع امراض بود
وَرَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ بود وکنج معانی بود وحقایق بود وعلم
کتاب ازلی وابدی بود وکلمهٔ تمام سر ازو برزد چنانکه میفرماید
وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا در لوح محفوظ همین کلمه
بود که باو تمام شد وثابت شده است که ماکان ومایکون
در لوح محفوظ مسطور است ومکتوبست چون لوح
محفوظ آن کلمه بود که سر ازو برزد وباو تمام شد ودر
ومشاهده کرد ودر حکمت قدیم او دید که فرقهٔ امت
او بعدد این ٧٣ کلمه بشود جهة آنکه همه در لوح محفوظ
است واقع ولوح محفوظ سر ازو وبرزده است
در دیده ومشاهده کرد که ازین ٧٣ هفتاد ودو هلاک
باشند

باشند ویک فرقه ناجی باشد این خبر از انجا داد ای طالب
اکنون اگر سایل سوال کند که این بیان که کردی این حدیث
حدیث رسول است وموافق کلام الله است واین
بیان که او کرد از لوح محفوظ است وهمه در لوح محفوظ است
آن که باو تمام وآنجه در لوح محفوظ است آنست که
سر از مظهر او برزد وحضرة رسالت درو نظر کرد واین
خبر داد واین بیان واقع است وبیان روشنست
وراستست ودرین بیان شک نیست جرا که بیان واقع
است ومنقول است بجهت آنکه عقل درو رخنه
نمی تواند یافت اگر یابد آن عقل نیست آن جهل است
فامّا اگر سایل سوال کند که حضرة رسالت گفت که ازین

هفتاد و سه فرقه کلهم فی النار الا فرقة واحدة این فرقه
واحده کدام است که ناجی خواهد بود و هلاک نخواهد
بود و این فرقه را در کلام الهی چگونه توان یافت چنانکه
این کلام الهی گواهی داد که این فرقه ناجی است و روشن
توان دید که این فرقه ناجی است چنانکه در آنجا قید باشد
جواب أَزْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آنست که بدان ای
طالب الهی که صد هزار و بیست و چهار هزار پیغمبر
از حضرة عزة به خلق آمدند و همه صادق بودند و همه
گفتند خدا یکیست و او را شریک نیست وحده
لا شریک له است ولیس کمثله شیئ و او را مانند
نیست و او را انباز نیست او قدیم ازلی ابدیست

و ذات

و ذات پاک او محتاج باشیا نیست لم یلد ولم یولد است
این هزار صفت که کردی صفت یک ذاتست 46
و تو این صفات را در ۷۳ کلمه می یابی بس میان تو
و قول انبیا چه موافقت ست و نجات در قول
انبیاست نه در قول تو هرگاه که جمیع صفات را
تو در یک پیدا کنی و مشاهده کنی و بینی که هفتاد
و سه کلمه یک کلمه است و یک کلمه هفتاد و سه
کلمه است و هفتاد و دو کلمه در یک کلمه است
و یک کلمه در هفتاد و دو سه کلمه است و هفتاد و
دو کلمه است در یک کلمه بلا تعین هست و آنچه در
یک کلمه بلا تعیین هست در هفتاد و دو کلمه همان

هست بلا زیاد و نقصان هرگاه ای طالب که تو در
یک کلمه چنین بینا شوی که ذکر رفت در جمیع حقایق
و سرایر اشیا و موجودات عالم و بینا شده باشی
بجهت آنکه سر ازل و ابد ماکان و مایکون و جمیع
اسرار الهی که در قرآن مندرج است چنانکه حضرة
عزة در کلام مجید میفرماید که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و جمیع قرآن با حقایق و معانی
در یک حرف بلا تعین مندرج است چنانکه حضرة
رسالة عم میفرماید که أقرء القرآن عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ
و آن یک حرف در یک نقطه مندرج است چنانکه
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید که العلم نقطة

كثرها الجاهلون غرض آنست ای طالب که هرگاه که
تو بر اسرار یک نقطه چنین که ذکر رفت واقف شوی
آن گواه عالم تو باشی که حضرة عزة در کلام مجید میفرماید که
وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آن شهید بحق
برسالت تو باشی و ذات پاک حضرة عزة باشد
و گواه برسالت جمیع انبیاء دیگر که ایشان بتبلیغ
رسالت کرده اند تو باشی و رسول عم بر صدق تو
گواه باشد وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا عَلَى
النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا اکنون
ای طالب تا تو این کلمات را چنین که ذکر رفت ندانی

از فرقهٔ ناجی نباشی و از امّة وسط نباشی و از من
عنده علم الکتاب نباشی و از اولوا العلم قائما بالقسط
نباشی اکنون ای طالب نظر کن و ببین که بدین مقام
که رسید و که تواند رسید باید ای طالب که ضمن
بدانی که این مقام مقام انبیاست و اولیاست
و بدین مقام انبیا رسیده است و اولیا رسیده است
و اولیا که به اسرار الهی و حقایق انبیا و کلام الهی
راه یافته اند بهدایه او خود از میان بدر رفتند
و در و محو شدند بعینه آن حقایق و سرایر شد
تا این حقایق را و سرایر را توانستند دید و توانستند
رسیدند و از فرقهٔ ناجی توانستند شد و بیان این
ف

فرقهٔ ناجی چنانکه ذکر رفت توانستند کرد بجهت
آنکه حضرة عزّة در کلام مجید میفرماید که ثُمَّ عَلَیْنَا
بَیَانَهُ پس ای طالب تا او نشوی بیان او نتوانی کرد
و او را نتوانی دید بجهت آنکه او را با او توان دید
و تاویل حقایق اشیا و موجودات را او تواند کرد
چنانکه میفرماید که وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ
فِی الْعِلْمِ اکنون هرکس که بیان تاویل کند او باشد که
سر از مظهر او برزده باشد و بیان خود کند اکنون
ای طالب نظر کن و ببین از اول فطرة تا آن زمان که
تو صَبیتی و در جمیع علوم فرو رود و در جمیع طرف
سیر کن این مقصود را کجا حاصل میشود بجهة

آنکه از دور آدم عم هر کتب سماوی که با نبیا آمده است
وهم اخبار و احادیث که مرویست و هم حکایات
و ترهات که پیش از ایشان بوده است مجموع را
نوشته اند و خوانده اند و باقی مانده است و اگر
همه نمانده است از صد یکی مانده است و اگر از صد
یکی نمانده است از هزار یکی مانده است و اگر از هزار
یکی نمانده است از هزاران هزار خود یکی مانده است
به بین که این مقصود تو و این سوءآل که تو کردی
ازان یکی که از هزاران هزاران مانده است حاصل
میشود یا نه جهت آنکه از دریای آب بمثل یک شربت
ما بخوری آن شربت دریا همان لذة دهد که تمامی به

دریا

دریا دهد غرض آنست که ازان یک کلمه که از هزاران
هزاران مانده است البتة اگر از سر تحقیق بوده
است ازان یک کلمه بوی آشنایی خواهد آمدنی و بوی
عاشقی ازان کلمه بمعشوق خواهد رسید و بوی عشق
ازان یک کلمه خواهد آمد و بی شک آن یک کلمه را مانده است
که بوی آشنایی و محبت ازو می آید اکنون تو نظر کن
و به بین که آن یک کلمه از که مانده است چون ای طالب
تو جمیع طریق و مزاهب را فرو رفته و کتبهای سماوی را
سماوی را و ترهات مشایخ را فرو رفته و دیده
و دانسته البتة خواهی دانست که از یک کلمه که بوی
حیاة جاوید ازو می آید از که مانده است و از کدام

طایفه مانده است و آن یک کلمه سر از کجا بر زده
بود و تجلی کرده و بمعشوق خود رسیده بود زنهار که
از هر طایفه و هر قوم که این خبر یک کلمه عشق را یابی آن
طایفه و آن قوم را معتبر دار و مطابعت آن طایفه و آن
قوم از سر اخلاص بکن که اگر نکنی و معتبر نداری مردود
ازل و ابد بوده باشی و ترا با هیچ شیطان خبیث
ملعون نیست نتوان کرد چرا که تو نعمت باقی رسیده
و به حیات جاویدانی رسیدی و متابعت او نکردی
و او را معتبر نداشتی و یقین است که آن یک کلمه را
که از هزاران هزار مانده است که بوی حیات
جاوید از آن می آید از انبیا مانده است و از انبیا

خواهی

خواهی یافت اگر آن یک کلمه را معتبر داشتی و متابعت
از سر اخلاص کردی انبیا را و اولیا را عزیز داشته 50
و چون ایشان را عزیز داشتی و متابعت بقول ایشان
کردی حضرة عزت را عزیز داشته باشی و متابعت
کرده باشی و اگر آن یک کلمه را عزیز نداشتی و خورد داشتی
حضرة عزت را و انبیا را و اولیا را خورد داشته باشی
اکنون نظر کن که چه مردود ازل و ابد بوده باشی
بجهة آنکه این منزل انبیاست و درین منزل
و درین مقام انبیا و اولیا و خدا یکیست و دویی
نیست و درین مقام انبیا اولیاست و اولیا
انبیاست و انبیا معشوق حقیقی حق اند چنانکه

عاشق سر از مظهر معشوق برزد وگفت اطیعوا الله
واطیعوا الرسول ودر حدیث میفرماید کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
پس درین مقام عاشق حقیقی ذات حضرة حق بلاشک
سر از وبرزده واظهار خود کرد بجهت آنکه درین
مقام معشوق درمیان نیست همه عاشقست
عاشق معشوق شده است ومعشوق عاشق
شده است ودویی از میان برخواسته است
چنانکه حضرة عیسی عم میفرماید که الاب
قوة الازلیة وروح القدس انا صوته وانا
نطقه وانا وانی سواء یعنی پدر من قوة ازلیست

 ومن نطق اویم وروح القدس که جبرائیل است
صوة اوست ومن وپدر یکسانیم یعنی درین
مقام میان عاشق ومعشوق فرق نیست چنانکه
گفت لا نفرق بینی وبین ربی غرض اینست
ای طالب که شناخت نفس خود حاصل می باید
کردن که کمال در شناخت نفس است که اگر شناخت
نفس پیدا کردی محمد را پیدا کردی وانبیا را پیدا
کردی بجهت آنکه کمال نفس تو انبیاست وچون
کمال نفس تو که انبیاست رسیدی بانبیا رسیدی
وبکمال نفس انبیا رسیدی وکمال نفس انبیا
خداست چون تو بکمال نفس انبیا رسیدی بخدا

رسیدی و چون بخدا رسیدی آنزمان مشاهده
توانی کرد و یقین دانستن که چگونه عاشق معشو
قست و معشوق عاشق است و آنزمان روشن شود که
اَنَا وَاَنَی سَوَاءٌ چگونه است وَلَا فَرقَ بَینِی وَبَینِی رَبِّی غرض
اینست ای طالب که شناخت نفس خود حاصل می باید کردن که
کمال در شناخت نفس است که اگر شناخت نفس پیدا
کردی چگونه است و فرقهٔ ناجی کیست و صراطِ مستقیم
چیست که تو تصویر کرد و عرش مجید چیست و لوح
محفوظ چیست اَلرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ اسْتَوَا چیست و چگونه
است و ذات پاک او قائماً بالقسط و ذاته او وحده لا شریک
له چگونه است و غرض آنکه جمیع شناخت و معرفت کونین

موقوف شناخت و معرفت نفس خود است چنانکه آن 52
صاحب کمال از سر تحقیق فرمود که مَن عَرَفَ نَفسَهُ
فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ غرض آنکه همه موقوف بشناخت نفس
است و شناخت نفس را مقدمات بسیار است
و بازی و افسون نیست اول ترک تعلقات دهی و ادراکات
او می باید کردن و ترک اخلاق ذمیمه و کسب اخلاق
حمیده می باید کردن و قطع نظر از جمیع هوای نفسانی
و شهواتی می باید کردن و دوری طمع از جمیع مخلوقات
بروی خود بستن و بعد ازان در پی مرشدی رفتن
و بدست آوردن بجهت آنکه تو هرگاه که این همه در خواص
خود پیدا کردی مرشدی خود ترا طلب کند و ارشاد

کند باید که چون مرشد بدست آری ازان مرشد
طلب تحقیق کنی نه طلب تقلید که این معرفت که ذکر
رفت در ظاهر تقلید نیست الا در باطن این تقلید ست
هرچه هست و بود باشد هرگاه که تو اینچنین مرشدی
که ذکر رفت بدست آوردی و پیدا کردی باید که اختیار
کلی و جزوی با و باز گذاری و در و محو شوی چنانکه دست
تو دست او باشد و پای تو پای او باشد و زبان تو
زبان او باشد چنانکه از جمیع اعتقادات ظاهر و باطن
خود را پاک گردانی و همه را پاک فرو شویی تا مرشد آن گنج
جاویدی در تو اند نهادن و در تو عمل تو اند کردن و مالک
الملک تو تو اند شدن و ترا بجود بینا تو اند کردن

واکر

واگر چنانچه که چنین که ذکر رفت تلقی امکان رسیدن نیست
وامکان شناخت و معرفت نفس حاصل شدن نیست
ولیکن زینهار از مرشد طلب تحقیق کن و تحقیق بدست
آور برای تقلید متابعت او مکن که این تقلید را بمرشدی
دیگر احتیاج نیست که همه کاینات پر تقلید است
یک کلمهٔ تحقیق را بدست آور تا همه تقلید جهان پیش
تو تحقیق شود و روشن گردد در هرچه نظر کنی او را بینی
چنانکه گاه ناظر تو باشی و منظور او و گاه منظور تو
باشی و ناظر او بجهة آنکه عالم توحید و عالم وحدت است
و عالم حقیقت است و همه را رجوع بعالم حقایق
و معانی حاصل کن و نعمت باقی و حیوة جاوید بدست

آورو نعمت آن ذاتي راست كه ايشان را نعمت داد
وصراط مستقيم وبا ايشان غضب نكرد وكمراه نكرد
تا رستكار باشي واز لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
باشي ودر بوته محبت كداخته شده وصافي شده
وخالص شده بسم الله الرحمن الرحيم اكنون بدان
اي طالب كه حضرة رسالة ميفرمايد كه هر حديث كه
ازمن روايت كنند آن حديث را وآن اخبار كه روايت
كرده باشند موازنه با كلام الهي كنيد آن حديث را
اكر موافق كلام الهي باشد قبول كنيد والا رد
كنيد اكنون اي طالب حضرة رسالة بلفظ صريح
وزبان بليغ وكلام فصيح ارشاد تو وكافه خلايق

مي

مي كند بدين حديث است وبدين كه وما ارسلناك
الا كافة للناس ميكند يك معني اينست كه هر حديث كه
ازمن روايت كنند موازنه با كلام الهي كنيد اكر
موافق كلام الهي باشد قبول كنيد واكر نباشد
رد كنيد يعني آن حديث وآن روايت كه ازان من نيست
ومن نكفته باشم وآن كذب باشد وبوجهي ديكر آنست كه
هرچه ازمن روايت كنند بايد كه آن موافق كلام الهي
باشد تا آن روايت وآن خبر را راست باشد وكذب
نباشد اكنون اي طالب چون شما ازامة وسط واولو
العلم شده ايد ومن عنده علم الكتاب ودرين
آية كه وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى

ایمان از سر تحقیق دارید بمن که محمدم آن یک سر موی
خلاف را قبول نکنید و رد کنید اکنون ای طالب
این مقام مقام اوحا است یعنی هیچ حرکات و سکنات
من که محمدم و هیچ افعال و اقوال من و هیچ امر و نهی
من ظاهر و باطن من که محمدم خلاف کلام الهی نیست
و همه موافق کلام الهیست و این یک وجه ای طالب
معنی دارد یک وجه آنست که یکسر موی خلاف
در من نیست و اقوال و افعال و حرکات و سکنات
و امر و نهی من حقست و از حقست بحقست و بغیر
حق نیست و از یک وجه دیگر است ای طالب که ارشاد
تو و عموم خلایق میکند یعنی چنانکه تو جمیع افعال و اقوا

و حرکات و سکنات مرا که محمدم و سیر و سلوک
و امر و نهی مرا با کلام الهی موازنه کردی و دیدی و دانستی که
یک سر مو خلاف نکرده ام و خلاف ندیده ام و خلاف
نرفته ام که ما کذب الفؤاد ما رأى أفتمارونه علی ما یرى
تو نیز جمیع افعال و اقوال خود را و صورت و سیرة
خود را و سیر و سلوک خود را و مقامات و حالات
خود را و کشف و الهامات خود را کلی موازنه با من
و اقوال و افعال و حرکات و سکنات و امر و نهی و صورت
و سیر و سلوک و مقامات و حالات من کن و به بین که
هرچه موافق منست و موافق و افعال و اقوال
و حرکات و سکنات و صورت و سیرة و سلوک و مقامات

وحالات منست آنرا قبول کن وبران مستقیم باش
وبدان کار کن وبدان قیام نما وهرچه موافق امر ونهی
واقوال وافعال وحرکات وسکنات وسیر وسلوک
ومقامات وحالات من نباشد انرا قبول مکن ورد
کن یکباره آنکه چون تو عالم شدی وبینا شدی بر حقایق
کلام الهی واز اولو العلم شده وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
شده باید که در حقایق کلام الهی معلوم کرده باشی که
جمیع حرکات وسکنات وافعال واقوال وامر ونهی وحالات
ومقامات وسیر وسلوک من مطابق وموافق کلام
الهی است هرگاه که تو جمیع حرکات وسکنات وحالات
ومقامات وسیر وسلوک خودرا موافق ومطابق
جمیع

جمیع حالات من یافتی کلام قدیم ازلی ابدی الهی
یافته باشی وچون جمیع حالات ومقامات خودرا
موافق جمیع حالات من یافته گشتی آنزمان حالات
من وامر ونهی من واقوال وافعال من وحرکات وسکنات
من ترا از اسرار کلام الهی ای طالب آگاه کرداند ودر
حقایق وسرایر دانا کرداند ودر حقایق وسرایر دانا
کرداند وبیاگاهاند بغیر از حقایق وسرایر من وامر
ونهی من واقوال من وحرکات وسکنات من آگاه شده
دیگر نیست واین حدیث لا نبی بعدی دلالت
بر این میکند ای طالب بدانکه نبی از روی لغت انبا
کننده است ونبی اسم فاعل است یعنی انبا کننده

دیگر بغیر از امر و نهی من و حالات من نخواهد بود
بجهة آنکه سر ازل و ابد ما کان و ما یکون و جمیع
اسرار الله در امر و نهی و حالات من مندرج است
و جبرائیل نخواهد آمد بجهة آنکه جبرائیل که آید و چه
آورد چون آورد چون سر ازل و ابد و ما کان و ما
یکون و سر جمیع موجودات درین کلام که بمن
نازل شده است مندرج است جبرائیل که
آید چه آورد اگر چنانکه همین که آورده بود خواهد
آورد و تحصیل حاصل باشد از تکرار فایده
چه باشد و اگر چنانکه صد بار بیارد چون همان
باشد که اول بمن آورده بودم بس همان من بکشم که

آمده

آمده بکشم بجهت آنکه آن کلام منست و من آن کلامم
و بغیر ازین کلام که من آوردم کلام دیگر نیست که
بیاورد که بدان کلام ارشاد خلایق را حقایق
توان کرد و «وَلَمْ تَجِدْ بَعْدِی وَلِیًّا مُرْشِدًا» دلالت
برین معنی میکند که بعد از من و بغیر از من و امر
و نهی من و اقوال و افعال من طلب مکنید که مرشدی
دیگر که نیست آن ولی مرشد الا من و امر و نهی من
و ذات حضرة عزة را در امر و نهی من طلب کن که
امر و نهی من غیر کلام الهی نیست و کلام الهی صفت
متکلم است و صفت کلام از ذات او جدا نیست
و ذات او از صفت کلام او جدا نیست اکنون

ای طالب متابعت رسول عم متابعت امر الهی است
بحکم این آیت مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ وامر الهی
کلام الهیست وکلام صفت متکلم است مقصود آنست
که متابعت امر من کنی که اگر متابعت امر من کردی
راه بمن بردی چون راه بمن بردی راه بکلام حضرة
عزة بردی وچون راه بکلام حضرة عزة بردی کلام
ومتکلم را هردو یکی دانستی ودوی از میان برداشتی
وتو خود دراو محو شدی ودراو فانی شدی وهمه او شد
وگوینده وشنونده هر یکی شد وصفت وذات
یکی شد وجبرائیل بازماند وهیچ دیگر باقی نماند که
جبرائیل بیاید وآن را بیاورد وآنچه مانده است و

حقایق

وحقایق وکلام الهی وسرایر وکلام الهی ازلی ابدی است
وجبرائیل را مجال گردیدن بگرد وسرادقات جلال
او نیست اینجا بازمانده است وادراکات حق را
بقول عیسی عم روح القدس است وبقول ح
رسالت عم جبرائیل است وروح الامین است
وبقول بعضی انبیا سروش است ازین مجال پیش
رفتن ندارد چنانکه گفت لَوْ دَنَوْتُ اَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ
وآنچه مانده است که حقایق وسرایر است آن
موقوفست بذات الله که وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ اِلَّا اللّٰهُ
وجای دیگر میفرماید که وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِکِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ
عَلٰی عِلْمٍ هُدًی وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ هَلْ یَنْظُرُونَ

اِلّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ غرض وحاصل بحث
آنست که ای طالب که جبرائیل را که مقرب‌ترین جمیع
ملائک بود باوجود تقرب او و سیر و سفر او که از اسم
خبر داد و پیشتر نتوانست رفت و از اسما که مراد
مسمای حقیقت است هیچ خبر داد و ندانست
چنانکه این سوره کهیعص را که بحضرة
رسالت آورد چون جبرائیل گفت کلمه حضرة رسالت
گفت علمت جبرائیل گفت ها حضرة رسالت گفت
علمت جبرائیل گفت یا حضرة رسالت گفت علمت
جبرائیل گفت ع حضرة رسالت گفت علمت جبرائیل
گفت ص حضرة رسالت گفت علمت جبرائیل گفت

کیف

کیف علمت ما لم اعلم باوجود آنکه جمیع اسما را از آدم
علیه السلام آموخته بود گفت یا محمد ص گونه
میدانی تو که من آورنده این کتابم نمیدانم که معنی
دارد مقصود آنکه جبرائیل باوجود آنکه این همه تقرب
که داشت تا اینجا بیشتر نتوانست رفتن و اینجا
بازماند اکنون ای طالب تو تقرب و صلت سلطان
رسل و سرور سالار انبیا محمد مصطفی علیه افضل
الصلوة را ببین و تامل کن که چگونه شهوار ملک
و ملکوت بود چگونه رفت بعالم ملک و ملکوت
و بعالم حقایق و معانی چگونه جبرائیل از و بازماند
و او چگونه گذشت و بمقام قرب رسید چنانکه

گفت لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرب
ولا نبي مرسل او را اين مقام از كجا حاصل شده
وچگونه باز آمد واز اسم ومسما كه حقايق ومعاني
كلام قديم ازلي ابدي الهي خواهد بود آورد وخبر
داد ورسانيد وچگونه بادب وحكمت وبيان حقايق
ومعاني كرد كه هيچ چشم اغيار كه اين اسم را ومسما كه
حقايق ومعاني خواهد بود نديد وغير محرم اين
اسرار نشد كه چون نظر در جميع اقوال وافعال وحركات
وسكنات ومقامات وحالات وسير وسلوك وسفر
وامر ونهي ظاهر وباطن او ميكني اي طالب عين حقايق
ومعانيست وحقايق ومعاني عين آن حالات

او

اوست اينست اي طالب آن مقام كه گفت دع
نفسك وتعالي يعني دست بدار از نفس وبيا كه
چون بيايي باز نروي كه مقام وصلت بازگشتن
نيست يا محمد اين مقام مقام مقربست ومقام
وصلتنست واگر بصورت ظاهر نروي حقيقت
نرفته يا نيتي وانجا وآنجا هر دو يكيست وهر جا كه
تو باشي من آنجا باشم وهر جا كه من باشم تو آنجا باشي
وهر جا كه مرا طلب كني يابي وطلب وآن مطلوب
من باشم وهر جا كه من باشم ذكر تو وذكر من باشد
چنانكه در حديث قدسي ميفرمايد من دگرني
احبني ومن احبني عشقني ومن عشقني عشقته ومن

عشقته قتلته فانا دیته یعنی ترا محو کردانم در توهم
من باشم وچون در توهم من شده باشم توهم
من شده آنزمان متابعت تو متابعت امر من باشد
و متابعت امر من متابعت امر تو باشد چنانکه در کلام
مجید میفرماید که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله یعنی بدرستی که اکر شما خدا را دوست داری
مرا که محمدم متابعت کنید که خدا را دوست داشته باشید
یعنی متابعت من دوستی خداست خدا مقادن متا
بعت منست و در این مقام من نیستم همه اوست
و باید که درین منزل همه او را دانی و غیر تصور نکنی که
غیر را این همه مجال نیست و قوت در ملک او نیست

و

واین مجال واین قوت او راست چنانکه بکرات و مرات
در بسیار مواضع ذکر رفته که جمیع موجودات ما کان
و ما یکون موجود شده است بدین سه کلمه و سه
کلمه سه حرفست و سه حرف سه صوتست
واین سه صوت و سه حرف و سه کلمه بیک
قوت ازل قایم است چنانکه اکر ای طالب بتصور
این کلمه قوت ازلی نباشد کلمه و حرف و صوت نباشد
واکر بتصور کلمه حرف و صوت نباشد این یک
قوت ازلی باشد و بذات پاک خود قایم باشد واین
قوت ازلی بکلمه و حرف و صوت محتاج نیست
بلکه کلمه و حرف و صوت بقوت ازلی محتاجست

اکنون ای طالب از قوة ازلی صوت ظاهر میشود
و از صوت حرف ظاهر میشود و از حرف کلمه ظاهر
میشود و کلمه اثبات بیان آن میکند که از حرف
ظاهر شده ام و حرف از صوت ظاهر شده است
و صوت از قوة ازلی ظاهر شده اثبات و بیان
آن میکند که من از صوت ظاهر شده ام یعنی همه
موجودات را رجوع به کلمه و حرف و صوتست
و کلمه و حرف و صوترا رجوع بقوة ازلیست
و قوة ازلی قایم بذات خود است اکنون این همه که
ذکر رفت در اقوال و افعال و حرکات و سکنات
و مقامات و کشف و الهام حضرة رسالة است

نظر

نظر کن بر مضمون جمیع حالات او پینا شو که این
همه در ولایح و ظاهر و تابان است بی شک
و شبهه تم تمت الرسالة الشریفة
المسمی بنسخهء نور بدست
عبد ضعیف خاک پای اهل
الله المحتاج به عنایت
فضل الله رب العالمین
درویش محمد بن غازی
بسنهء ف آه ج ه ۱۲۴

شکر لله شد تمام این نسخهٔ شریف دینی
روز جمعه در صلوة ظهر ای برادر کاتبینی
روز جمعه در صلوة ظهر ای برادر ندینی

Süleymaniye Kütüphanesi
Hacı Mahmud
~~Hacı~~ 3143
Eski kayıt

[illegible]

کوزلره چاره

اول بهارده قودرت باغی آغاجینك یاپراغندن الیکه
دوشوروب بر صو قویلمامش چولمکه قویوب اوزرینه بر مقدار
صو قویوب محکم قپیوب تمام مرتبه حل اولدقدنصکره چقاروب
بر ینی طبقه کلم صغوب صوینی برده سوزوب بینه اول
چولمکه قویوب شول مقدار قینه که قویو اولا اندن صکره
شیشه لکنه دولدوروب بر صباح و بر اخشام اغزیاه
کوزه چکه باذن الله شفا بوله انشا الله تعالی

[illegible]